

یادداشت‌های سالِ بد

جی.ام. کوتسی

مترجم:

حمید یزدان‌پناه



۱۳۹۱

فهرست

۱۵ اندیشه‌های نیرومند

۱۵۷ دومین یادداشت‌ها

۱- خاستگاه دولت

بیان هرگونه دلیل درباره‌ی خاستگاه دولت، بی‌گمان با «ما» آغاز می‌شود - منظور از ما خواننده‌های کتاب نیست بلکه «ما» به‌طور عام و گسترده - که در هستی و نحوه‌ی زیست خویش مداخله می‌کند. اما این حقیقت را هم می‌دانیم که «ما» - خودمان و آن‌هایی که به ما نزدیک هستند- درون دولت متولد شده‌ایم، و اجداد و نیاکان ما نیز تا چند نسل پیش‌تر اگر ردیابی کنیم در دولت‌ها به دنیا آمده‌اند.

(چند نسل پیش‌تر را می‌توان ردیابی کرد؟ در اندیشه‌های آفریقایی، این توافق هست که پس از هفت نسل، دیگر نمی‌توان اسطوره و تاریخ را از یکدیگر تشخیص داد.)

اگر براساس مدارک و درک ذهنی ما، این نکته را بپذیریم که ما، یا، اجداد ما، دولت را آفریده‌اند، پس باید موجبیت آن را هم قبول داشته باشیم: این که ما، یا، اجداد ما می‌توانستند دولت را به شکل‌های دیگر بیافرینند، اگر انتخاب کرده بودیم، شاید می‌توانستیم آن را تغییر بدهیم، البته اگر مجموعاً تصمیم می‌گرفتیم. اما حقیقت این است که، حتی مجموعاً، آن‌هایی که «زیر نظر» دولت هستند، که «متعلق» به دولت هستند. آگاه می‌شوند که تغییر آن در واقع بسیار دشوار خواهد بود؛ آن‌ها - ما - مطمئناً برای تغییر، قدرت ندارند.

اولین باری که نگاهش کردم در اتاق خشکشویی بود. پیش از ظهر یکی از روزهای بهاری بود و من نشسته بودم و گردش لباس‌ها را در ماشین لباسشویی نظاره می‌کردم، آن‌گاه این زن جوان کاملاً غیرمنتظره داخل شد. غیرمنتظره، برای این که آخرین چیزی که من انتظار داشتم حضور چنین فرشته‌ای بود. و دیگر، با دامن چرمی، به رنگ قرمز گوجه‌فرنگی، و کوتاه، شگفت‌انگیز می‌نمود.

برای ما بسیار دشوار خواهد بود که شکل دولت را تغییر دهیم و به عبارتی نابودی آن غیرممکن می‌شود چرا که در مقابل دولت، دقیقاً، ما هستیم که آن‌چنان قدرتی نداریم. در اسطوره‌ی پیدایش دولت، به نوشته‌ی توماس هابز، نزول ما به‌سوی ضعف و ناتوانی کاملاً اختیاری بوده است: فرار از خشونت‌های کشتار یکدیگر در جنگ‌ها مطمئناً پایانی نخواهد داشت (انتقام بعد از انتقام، کینه‌توزی بعد از کینه‌توزی، و در پایان؛ انتقام‌گیری)، ما به‌گونه‌ای فردی، و مجزا از یکدیگر این حق را به دولت تفویض می‌کنیم که از نیروی مادی و جسمانی استفاده کند (حق یعنی زور، زور- یعنی حق)، و از این راه به قلمرو قانون (به‌عنوان پشتیبانی) داخل می‌شود. آن‌ها که انتخاب می‌کنند که بیرون از این معاهده باقی بمانند، خارج از قانون خواهند بود.

حمایت قانونی، به معنای پشتیبانی قانونی از شهروندان است. چنین حمایتی به درجه‌ای می‌رسد که گاه شهروندی بدون تکذیب نیروی قانون، باز هم از نیروی زور بر علیه هم‌شهري خودش استفاده می‌کند: مجازات‌ها باید که با جرم و گناه هم‌خوانی داشته باشد. حتی اگر سرباز دشمن به‌عنوان نماینده‌ی یک دولت مهاجم دستگیر شود، نباید مجازات مرگ را برایش در نظر گرفت.

نگاه کردن من به او شاید باعث شد او نیز به من نگاه کند: پیرمردی چروکیده گوشه‌ای ایستاده بود که در نگاه اول به‌نظر می‌آمد یکی از ولگردهای خیابانی است. خیلی سرد گفت سلام، و بعد مشغول خودش شد، درواقع از دو کیف کتانی سفید لباس‌های زیر مردانه را بیرون آورد، لباس‌های مردانه‌ای که تعدادشان می‌چربید بر لباس‌های زنانه.

اما برای حمایت و پشتیبانی از آن‌ها که بیرون از قانون ایستاده‌اند، هیچ قانونی وجود ندارد.

تولد ما با پیروی از قانون آغاز می‌شود. از لحظه‌ی تولد، به‌عنوان یک فرد پیرو از قانون مشخص می‌شویم. یکی از نشانه‌های پیروی، همان سند تولد یا شناسنامه است. دولت‌های مقتدر از امتیاز انحصاری نگهداری و حفاظت از اسناد تولد شهروندا برخوردار خواهند بود و بنابراین با دریافت شناسنامه، شما دارای هویتی می‌شوید که در طول زندگی از طرف دولت پذیرفته خواهید شد، و همه جا می‌تواند شما را ردیابی کند، و گرنه، شما بدون هویت بوده و محکوم خواهید بود که بیرون از دولت زندگی کنید، مثل حیوان‌ها (حیوان‌ها صاحب مدارک شناسایی نیستند).

بدون مدرک شناسایی نمی‌توان در قلمرو دولت داخل شد: تو در مقابل چشم‌های دولت هستی، به‌طور زنده تا مدارک مرگ را تأیید کند. و مرگ تو را نیز باید کارمندی هویت ببخشد که خودش مدارک دولتی را حفظ می‌کند. دولت‌ها مدارک مرگ را به‌طور کاملاً استثنائی پی‌گیری کرده تا به مرحله‌ی پایانی برسانند.

این‌که شهروندا زندگی می‌کنند یا می‌میرند، مورد توجه دولت نیست. آنچه برای دولت اهمیت دارد و ثبت می‌شود، این است که شهروند زنده است یا مرده.

گفتم، چه روز خوبی، گفت، بله، پشت به من داشت. گفتم، تازه این‌جا اومدید؟ منظور از تازه، آمدنش به سیدنهام تاورز بود، معنای دیگری هم استنباط می‌شد، به‌عنوان مثال، تازه به این کره‌ی خاکی آمده‌ای؟ گفت، نه. و چقدر خسته‌کننده این گفت‌وگو پیش می‌رفت. گفتم، من در طبقه‌ی همکف زندگی می‌کنم. و می‌توانستم از این شیوه‌ی برخورد استفاده کنم، برای پیش‌گیری از پُرحرفی. پُرحرفی‌های یک پیرمرد.